

# جان گری: استیون پینکر درباره خشونت و جنگ اشتباه می کند<sup>۱</sup>

عقاید پینکر و سینگر درباره کاهش خشونت به نوعی دین انسانیت جزمانه تبدیل شده است

نویسنده: جان گری<sup>۲</sup>

مترجم: محمد باسط

استیون پینکر کتاب‌های قطوری می‌نویسد و در آن‌ها با عدد و رقم ثابت می‌کند که خشونت در دنیای امروز از همیشه تاریخ کمتر است و نوع دوستی بیشتر. جان گری اما نظر دیگری دارد. او استدلال می‌کند که وقتی صحبت از آلام بشری است، و از آن بالاتر، وقتی صحبت از تعداد کسانی است که در اثر خشونت جان داده‌اند، آمارها گمراه‌کننده‌اند، به همان اندازه‌ای که محاسبات ریاضیاتی طالع‌بینان باستانه برای پیش‌بینی آینده گمراه‌کننده بودند.

از نظر گروهی از متفکران مرفقی تأثیرگذار، خشونت‌ورزی نوعی عقب‌افتادگی است. این متفکران می‌گویند در اکثر بخش‌های مدرن جهان جنگ عملاً از میان رفته است. قدرت‌های بزرگ جهانی نه از درون گرفتار شکاف هستند و نه تمایلی به جنگ با یکدیگر دارند، و با گسترش دموکراسی، افزایش رفاه و انتشار ارزش‌های روشنگرانه این دولت‌ها در رأس دوره‌ای از بهبود و پیشرفت قرار گرفته‌اند که تاکنون هیچ نظیری نداشته است. قرن گذشته، از نظر کسانی که در آن زیسته‌اند، احتمالاً به طرز غریبی خشن بوده است، اما می‌گویند این صرفاً یک برداشت ذهنی بوده و افسانه‌ای بیش نیست. مطابق ارزیابی‌های علمی، تعداد کشته‌شدگان در منازعات خشونت‌بار دائماً در حال کاهش بوده است. این تعداد همچنان در حال کاهش است، و منطقی است که در آینده باز هم به روند کاهشی خود ادامه دهد. تغییری

<sup>۱</sup> این مطلب را جان گری نوشته است و در ۱۳ مارس ۲۰۱۵، با عنوان «John Gray: Steven Pinker is wrong about violence and war» در وبسایت گاردین منتشر شده است و وبسایت ترجمان در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۹۷ آن را با عنوان «جان گری: استیون پینکر درباره خشونت و جنگ اشتباه می‌کند» و ترجمه محمدابراهیم باسط منتشر کرده است.

<sup>۲</sup> جان گری (John Gray) استاد بازنشسته علوم سیاسی از مدرسه اقتصادی لندن است. گری از برجسته‌ترین مورخین جهان در زمینه سیاست و جامعه است. فخر کاذب: توهمات سرمایه‌داری جهانی (False Dawn: the Delusions of Global Capitalism) از جمله کتاب‌های اوست.

در حال رخ دادن است، که شاید در جایی متوقف شود، ولی به هر حال بسیار قدرتمند است. بعد از هزاران سال قتل عام، نوع بشر در حال ورود به صلحی دیرپا<sup>۳</sup> است.

بنا بر شواهد، این پیام بسیار عامه‌پسند است. کتاب استیون پینکر، روان‌شناس و زبان‌شناس دانشگاه هاروارد، با نام فرشتگان محافظ وجود ما: تاریخی از خشونت و انسانیت<sup>۴</sup> (۲۰۱۱) نه تنها در سطح جهانی بسیار پرفروش بوده - که برای کتابی با بیش از هزار صفحه و حاوی انواع و اقسام نمودارها و آمارها عجیب است - بلکه به نوعی یک راست‌کیشی امروزی ایجاد کرده است. این روزها شنیدن این که انسان‌ها، برخلاف گذشته، خشونتشان کمتر و دیگرخواهی‌شان بیشتر شده چندان نامعمول نیست. پینکر مدعای خود را با فضل و دانش مفصلی ارائه می‌کند که از دوران پیشاتاریخ تا روزگار کنونی را شامل می‌شود. بخشی از استدلال او نشان‌دادن این مطلب است که گذشته خشن‌تر از آن چیزی بوده که معمولاً تصور می‌کنیم. گروه‌های قبیله‌ای که انسان‌شناسان سلوک صلح‌آمیز ایشان را ستایش کرده‌اند، مثلاً اقوام کالاهاری<sup>۵</sup> و اینوئیت‌های شمالگان<sup>۶</sup>، در واقعیت امر از نظر نرخ مرگ ناشی از خشونت بی‌شبهت به دیترویت امروزی نیستند؛ در حالی که خطر مرگ بر اثر خشونت در اروپا امروزه چندین برابر کمتر از پنج قرن پیش شده است. مرگ‌های حاصل از خشونت فقط از جهت تعداد کاهش نیافته‌اند. کارهای وحشیانه‌ای مثل قربانی کردن انسان و اعدام همراه با شکنجه نیز منسوخ شده است، و همچنین وحشی‌گری در قبال زنان، کودکان و حیوانات نیز، بنا به ادعای پینکر، مدام در حال کاهش بوده است. این «فرآیند متمدن شدن» - اصطلاحی که پینکر از نوربرت الیاس، جامعه‌شناس آلمانی، وام گرفته - تا حد زیادی محصول قدرت‌گیری فزاینده دولت بوده است، که در اکثر کشورهای پیشرفته حق استفاده از زور را تقریباً به صورت انحصاری در اختیار خود گرفته است. سایر علل کاهش خشونت عبارت‌اند از اختراع دستگاه چاپ، قدرت گرفتن زنان، بالارفتن قدرت استدلال و افزایش ظرفیت همدردی در جوامع مدرن، و تأثیرات فزاینده آرمان‌های عصر روشنگری.

پینکر اولین کسی نیست که این راست‌کیشی جدید را تبلیغ می‌کند. جاشوا گولدستاین نیز، که مقاله مشترکی با پینکر در نیویورک تایمز دارد («آیا جنگ واقعاً دارد از مد می‌افتد»<sup>۷</sup>) و استاد روابط بین‌الملل است، دیدگاه مشابهی را در

---

<sup>۳</sup> Long Peace اصطلاحی است که معمولاً برای اشاره به دوران پس از جنگ جهانی دوم به کار می‌رود، که طی آن بین قدرت‌های بزرگ جهانی جنگی درنگرفت. دوران جنگ سرد و دوران پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز ذیل همین دوره قرار می‌گیرند [مترجم].

<sup>۴</sup> The Better Angels of Our Nature: a history of violence and humanity

<sup>۵</sup> Kalahari Kung: کالاهاری منطقه‌ای وسیع در آفریقای جنوبی است و کونگ نزد ساکنان بومی به معنای قبیله است [مترجم].

<sup>۶</sup> Arctic Inuit: اینوئیت‌ها از بزرگ‌ترین اقوام بومی ساکن قطب شمال هستند [مترجم].

<sup>۷</sup> War Really Is Going Out of Style

کتاب پیروزی در جنگ علیه جنگ: زوال منازعات تسلیحاتی در جهان<sup>۸</sup> (۲۰۱۱) ارائه می‌کند. پیش از این دو، جان مولر، استاد علوم سیاسی، (که پینکر و گولدستاین به آثارش ارجاع می‌دهند)، در کتاب عقب‌نشینی از قیامت: منسوخ شدن جنگ بزرگ<sup>۹</sup> (۱۹۸۹) می‌گوید نهاد جنگ در حال از میان رفتن است، و جنگ‌های داخلی این اواخر نیز بیشتر شبیه به منازعات بین گروه‌های تبهکار بوده است. اعلان «پایان تاریخ» - از میان رفتن منازعات خشونت‌بار بزرگ مقیاس در میان نظام‌های سیاسی رقیب - از سوی فرانسیس فوکویاما در تابستان ۱۹۸۹ نیز شکل دیگری از همین پیام بود.

یکی دیگر از طرفداران صلح دیرپا فیلسوف مشهور فایده‌گرا پیتر سینگر است، که کتاب پینکر یعنی فرشتگان محافظ وجود ما را در مقام تحسین چنین توصیف کرده است: «کتابی به شدت مهم ... دستاوردی استادانه. پینکر به نحو متقاعدکننده‌ای اثبات می‌کند که خشونت کاهش قابل توجهی داشته است، و سخنش در باب علل این کاهش نیز قانع‌کننده است.» سینگر در کتابی در دست انتشار با نام خیرترین کاری که می‌توانید بکنید<sup>۱۰</sup> دیگرخواهی را «جنبشی نوظهور» با پتانسیل ایجاد تغییرات بنیادین در شیوه زیست انسان‌ها توصیف می‌کند.

از جمله علل مهمی که پینکر و سینگر برای فوران دیگرخواهی در جهان معاصر ذکر می‌کنند اوج گرفتن اندیشه روشنگری است. سینگر، در مقاله مروری‌اش بر کتاب پینکر، می‌گوید: «در عصر روشنگری، در اروپای قرون هفدهم و هجدهم و کشورهای تحت تأثیرش تغییر مهمی رخ داد. مردم رفته‌رفته نگاهی تردیدآمیز به اشکال مختلف خشونت که سابقاً بدیهی تصور می‌شدند پیدا کردند: بردگی، شکنجه، استبداد، دوئل و مجازات‌های بسیار سخت ... پینکر این را «انقلاب انسان‌دوستی» می‌نامد.» در اینجا نیز پینکر و سینگر به یک راست کیشی امروزی تعلق خاطر دارند. در واقع، با فروریختن سایر باورها، افراد زیادی خواهان بازگشت به چیزی هستند که با خوش‌باوری بدان «ارزش‌های عصر روشنگری» می‌گویند. اما این ارزش‌ها در زمان خودشان چنان که امروز تصور می‌شود مهربانانه و محبت‌آمیز نبودند. جان لاک برای اقوام بومی آمریکا هیچ حقی بر «جنگل‌های طبیعی و مراتع غیرزرعی» قائل نبود؛ ولتر از نظریه «انسان پیش از آدم»<sup>۱۱</sup> در توضیح پیشرفت بشر حمایت می‌کرد که مطابق آن یهودیان باقیمانده یک گونه انسان‌نمای نخستین و پست بودند؛ کانت معتقد بود آفریقایی‌ها ذاتاً تمایل به بردگی دارند؛ جرمی بنتام فایده‌گرا پروژه‌ای را برای یک نوع ندامتگاه آرمانی بسط و توسعه داد، به نام سراسرین<sup>۱۲</sup>، که در آن زندانیان در زندان انفرادی نگه داشته می‌شدند و

<sup>۸</sup> Winning the War on War: the Decline of Armed Conflict Worldwide

<sup>۹</sup> Retreat from Doomsday: The Obsolescence of Major War

<sup>۱۰</sup> The Most Good You Can Do

<sup>۱۱</sup> pre-adamite

<sup>۱۲</sup> Panopticon: زندانی دایره‌ای است که سلول‌های آن روی محیط دایره واقع‌اند و امکان تحت نظر داشتن آنها به صورت دائمی فراهم است [مترجم].

دائماً تحت نظر بودند. سینگر یا پینکر از هیچ کدام از این دیدگاه‌ها بحث نمی‌کنند. به طور کلی تر، از جریان غیرلیبرال و قدرتمند در اندیشه عصر روشنگری هیچ ذکری به میان نمی‌آورند، جریانی که در ژاکوبین‌ها و بولشویک‌ها نمود و بروز داشت، و از خشونت روشمند به عنوان وسیله‌ای برای بهبود جامعه طرفداری و بدان عمل می‌کرد.

•••

مثل خیلی‌های دیگر در این روزها، پاسخ پینکر هم هنگام مواجهه با شواهدی از این قبیل این است که بگوید عصر روشنگری سویه‌ای تاریک نیز داشته که امروز دیگر وجود ندارد. چطور ممکن است فلسفه‌ای که برای عقلانیت و رواداری است قتل عام انسان‌ها را به همراه داشته باشد؟ تنها علت این پیشامد تأثیر شوم ایده‌های ضدروشنگری بوده است. پینکر هنگام بحث از هیموکلایسم<sup>۱۳</sup> - جریان قتل عام‌های قرن بیستم که او هولوکاست را نیز ذیل آن قرار می‌دهد - می‌نویسد: «مخرج مشترک ایدئولوژی‌های نازیسم و کمونیسم اتوپیاگرایی ضدروشنگری است». با خواندن کتاب پینکر، هرگز نخواهید فهمید که «نژادپرستی علمی» نازی‌ها مبتنی بر نظریه‌هایی بوده که تبارشان به متفکران عصر روشنگری بازمی‌گردد، کسانی چون فرانسیس گالتون که روان‌شناس و به‌نژادشناس برجسته ویکتوریایی بود. از نظر پینکر، این نوع پیوندها بین اندیشه عصر روشنگری و بربریت قرن بیستمی صرفاً انحراف‌ها و تحریف‌هایی هستند که آموزه‌ای بکر و معصوم از گناه گرفتار آن‌ها شده است. شرارت‌هایی که به نام این آموزه انجام شده یا محصول تفسیر نادرست حقیقت بوده یا محصول آلاینده‌هایی که از خارج بدان تحمیل شده‌اند. ساده‌باوری کودکانه‌ای که در این طرز فکر وجود دارد ما را به یاد مسیحیانی می‌اندازد که می‌پرسند اصلاً چطور ممکن است مسیحیت که دین عشق است چیزی مثل تفتیش عقاید را در خود داشته باشد. در هر دو مورد بحث و استدلال فایده‌ای ندارد، چون پای اعتقادی راسخ و جزمی در میان است.

این که با «فرآیند متمدن شدن» جنگ نیز در حال از میان رفتن است حرف جدیدی نیست. تأثیرگذاری وسیع این تصور که ظرفیت انسان برای همدردی با افزایش عقلانیت بالا می‌رود عمدتاً مدیون آگوست کنت است، یکی از متفکران فرانسوی عصر روشنگری در اوایل قرن نوزدهم که تقریباً فراموش شده است. کنت بنیان‌گذار «دین انسانیت» بود، مجموعه عقایدی سکولار که مبتنی بر پیشرفته‌ترین «علم» آن زمان یعنی جامعه‌شناسی بودند. با این که پینکر و

---

<sup>۱۳</sup> Hemoclysm: واژه‌ای ابداعی است که معنایی نزدیک به «حمام خون» دارد و به نیمه نخست قرن بیستم اطلاق می‌شود که دو جنگ جهانی در آن رخ داده است [مترجم].

سینگر از کنت بحث نمی‌کنند، ایده‌های او شکل‌دهنده طرز فکر آنان است. برای نمونه، کنت بود که تعبیر «دیگرخواهی» را اولین بار ابداع کرد. همانند پینکر و سینگر، کنت نیز معتقد بود که نوع بشر -یا به هر حال پیشرفته‌ترین بخش آن- در حال فداکارتر و نیکوکارتر شدن است. ولی او همزمان منتقد جدی لیبرالیسم هم بود و باور داشت که فرآیند متمدن شدن خودبه‌خود به یک شیوه زندگی «اندام‌وار» منتهی می‌شود؛ یعنی نسخه‌ای «علمی» از نظم اجتماعی قرون وسطایی که آن را، به رغم خصومتش با دین سنتی، بسیار تحسین می‌کرد. همین ضدیت خصمانه کنت با لیبرالیسم بود که جان استوارت میل را هراسان کرد، که خود یکی دیگر از متفکران عصر روشنگری و از جهات زیادی شاگرد و هوادار کنت بود. میل چنان راه افراط پیمود که گفت تولیدمثل گونه انسان در آینده دیگر از سر لذات خودخواهانه نخواهد بود، بلکه به وظیفه‌ای [دیگرخواهانه] برای بشریت تبدیل خواهد شد؛ اما او می‌ترسید که در چنین جهانی دیگر خبری از آزادی یا فردیت نباشد. لزومی نداشت که میل نگران باشد. انسان‌ها کماکان ظرفیت همدردی دارند، اما هیچ دلیلی نداریم که تصور کنیم دیگرخواه‌تر یا صلح‌طلب‌تر شده‌اند.

تصویری که از کاهش خشونت در این راستا کیشی جدید ارائه می‌شود همه آن چیزی نیست که می‌توان دید. همان طور که بعضی از منتقدان، به ویژه جان آرکیلا، اشاره کرده‌اند، تمرکز بیش از حد بر کاهش مرگ‌ومیر در میدان جنگ اشتباه است. اگر این مرگ‌ها کاهش یافته، یک دلیلش موازنه اسباب وحشت بوده است: تسلیحات هسته‌ای تا به امروز از جنگ‌های تکنولوژیک بین قدرت‌های بزرگ جلوگیری کرده است. پینکر نقش تسلیحات هسته‌ای را نادیده می‌گیرد، بر این مبنا که سایر تسلیحات کشتار جمعی مانند گاز سمی در گذشته مانع از بروز جنگ نشده‌اند؛ اما بمب‌های هسته‌ای از جهت قدرت تخریب به هیچ وجه با آن‌ها قابل قیاس نیستند. در میان مورخان جنگ هیچ کس شک ندارد که ترس استفاده از بمب هسته‌ای یکی از عوامل عمده عدم وقوع جنگ بین قدرت‌های بزرگ بوده است. علاوه بر این، مرگ غیرنظامیان نیز دائماً در حال افزایش بوده است. در میان حدود ۱۰ میلیون کشته جنگ جهانی اول تنها یک میلیون نفر غیرنظامی بودند، در حالی که حدوداً نیمی از ۵۰ میلیون قربانی جنگ جهانی دوم غیرنظامی بودند، و ۹۰ درصد از میلیون‌ها انسانی که طی خشونت‌های کنگو طی چندین دهه از میان رفتند نیز در همین دسته جای می‌گیرند.

هرچند قدرت‌های بزرگ از جنگ تسلیحاتی مستقیم پرهیز کرده‌اند، ولی در جنگ‌های نیابتی بسیاری با هم نبرد کرده‌اند. جنگ‌های استعمار نو در آسیای جنوب شرقی، جنگ کره و اشغال تبت به دست چین، عملیات ضدشورش بریتانیایی‌ها در مالایا و کنیا، اشغال نافرجام سوئز به دست فرانسه و بریتانیا، جنگ داخلی آنگولا، اشغال معارستان و چکسلواکی و افغانستان توسط شوروی، جنگ ویتنام، جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، مداخلات پنهانی در بالکان

و قفقاز، اشغال عراق، استفاده از نیروی هوایی در لیبی، کمک نظامی به شورشیان در سوریه، حملات سایبری روسیه به کشورهای حوزه بالتیک و جنگ نیابتی بین ایالات متحده و روسیه که در اوکراین رخ داد؛ این‌ها فقط چند مورد از بسترهایی هستند که قدرت‌های بزرگ در آن‌ها درگیر جنگ مدام با یکدیگر بوده‌اند، هرچند از جنگ نظامی مستقیم با هم اجتناب کرده‌اند.

درست است که شکل جنگ‌ها عوض شده، ولی از ویرانگری آن‌ها کم نشده است. اکنون، به جای رقابت بین دو کشور کاملاً سازمان‌یافته که می‌توانند در نقطه‌ای بر سر صلح با هم مذاکره کنند، در اکثر اوقات شاهد منازعات چندجانبه در کشورهای چندتکه‌شده یا فروپاشیده‌ای هستیم که هیچکس قدرت لازم برای پایان‌دادن به درگیری در آن‌ها را ندارد. طرف‌های منازعه ارتش‌های نامنظم هستند که برخی از آن‌ها در راه یک ایده یا عقیده می‌کشند و کشته می‌شوند، و برخی دیگر از سر ترس یا برای انتقام، و عده‌ای دیگر هم ارتش‌های مزدور دوره‌گرد هستند که برای پول می‌جنگند. برای همه این‌ها، حمله به جمعیت‌های غیرنظامی به امری عادی تبدیل شده است. جنگ وحشیانه‌ای که در سوریه در جریان است و در آن از ایجاد قحطی عمدی و تخریب نظام‌مند محیط‌های شهری به عنوان یک استراتژی استفاده می‌شود، مثالی از این نوع جنگ است.

شاید درست باشد که بگوییم دولت‌های مدرن به دلیل داشتن حق انحصاری اعمال زور، در برخی زمینه‌ها، موجب شده‌اند نرخ مرگ‌های حاصل از خشونت کاهش یابد. اما باید این را بگوییم که از قدرت دولت مدرن برای قتل‌عام هم بهره‌برداری شده است، و به سادگی نباید از کنار قربانیان خشونت دولتی عبور کرد. با افزایش اطلاعات تاریخی اکنون با روشنی بیشتری می‌دانیم که «هولوکاست با گلوله» - تیرباران دسته‌جمعی یهودیان در جنگ جهانی دوم و عمدتاً در اتحاد شوروی - در مقیاسی بسیار وسیع‌تر از آنچه پیشتر تصور می‌شد اجرا شده است. اشتراکی کردن کشاورزی در شوروی منجر به میلیون‌ها فقره مرگ پیش‌بینی‌پذیر شد، که عمدتاً در نتیجه گرسنگی بودند، و تبعید به مناطق غیرقابل سکونت، شرایط خطرناک زندگی در گولاگ<sup>۱۴</sup> و عملیات‌های نظامی علیه روستاهای شورشی نیز نقش مهمی داشتند. برآوردی که از تعداد مرگ‌ومیرها در زمان صلح به دلیل سرکوب داخلی در رژیم مائو وجود دارد حدود ۷۰ میلیون نفر است. در کنار کشته‌های حاصل از ترور دولتی، زندگی میلیون‌ها نفر نیز به این واسطه به شکل جبران‌ناپذیری در هم شکسته و کوتاه شده است. این که چنین کشتارهایی را چطور می‌توان در الگوی کاهش خشونت جا داد جای سؤال دارد. پینکر تا آنجا پیش می‌رود که حتی می‌گوید هیمو کلیسم قرن بیستم ممکن است یک

<sup>۱۴</sup> Gulag: در روسی سرواژه «اداره کل اردوگاه‌های کار و اصلاح» در زمان استالین است که این اداره بین سال‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۵ فعال بود و مسئولیت مدیریت اردوگاه‌های کار اجباری برای محکومان سیاسی را بر عهده داشت [مترجم].

خطای آماری بزرگ بوده باشد، و هشدار می‌دهد آن دسته از تاریخ‌هایی که دربارهٔ قرن گذشته نوشته شده و آن را بسیار خشن توصیف می‌کنند ممکن است «برای حفظ انسجام روایی خود دست به بزرگ‌نمایی بزنند» (ایتالیک از خود پینکر است). لیکن، اعراض از روایتی منسجم و صادقانه از خشونت در قرن گذشته در راستای نوعی دقت کاذب کمی نیز به همان اندازه خطرناک است، و حتی بیشتر.

برآورد شمار افرادی که بر اثر خشونت می‌میرند مستلزم پاسخ گفتن به پرسش‌های علی و معلولی بسیار پیچیده است که بعضاً آمیخته به قضاوت‌های اخلاقی هستند. انواع بسیاری از نیروهای کشنده وجود دارند که منجر به مرگ فوری نمی‌شوند. آیا کسانی که در طول جنگ یا بعد از آن بر اثر گرسنگی یا بیماری می‌میرند جزء تلفات جنگ محاسبه می‌شوند؟ آیا پناه‌جویانی که زندگی‌شان زودتر از موعد به پایان می‌رسد جزء این آمار قرار می‌گیرند؟ در مواقعی که در جنگ از شکنجه استفاده شده، اگر سال‌ها بعد قربانیان بر اثر آسیب‌های جسمی یا روحی وارده بمیرند آیا جزء تلفات جنگ محاسبه می‌شوند؟ آیا نوزادانی که بر اثر قرار گرفتن در معرض عامل نارنجی یا اورانیوم ضعیف شده زندگی کوتاه یا پر از رنجی پیدا می‌کنند جایی در این فهرست مردگان دارند؟ اگر زنانی که به عنوان بخشی از یک استراتژی نظامی خشونت جنسی مورد تجاوز قرار گرفته‌اند پیش از موعد بمیرند، آیا فوت آنان در جدول‌های آماری نمودار خواهد شد؟

دقت ظاهری آمارها ممکن است متقاعدکننده باشد، ولی عمدهٔ هزینه‌های انسانی جنگ قابل محاسبه نیستند. مرگ‌های حاصل از خشونت همه مثل هم نیستند. مردن به عنوان یک سرباز در سنگر یا به عنوان یک شهروند در بمباران هوایی هر دو وحشتناک است، اما مردن از کار طاقت‌فرسا، ضرب کتک یا سرما در اردوگاه کار اجباری ممکن است از این هم بدتر باشد. از این‌ها بدتر کشته‌شدن در قالب عملیات‌های نظام‌مند نسل‌کشی است، مانند کسانی که به اردوگاه‌های مرگ مانند تربلینکا فرستاده شدند. در آمارهای ارائه‌شده از سوی کسانی که فرارسیدن دوران صلح دیرپا را جشن گرفته‌اند به این تفاوت‌ها توجهی نمی‌شود، و لذا این آمارها از نظر اخلاقی محل تردید هستند، اگر نگوئیم اساساً بی‌معنایند.

یک دلیل دیگر برای جدی نگرفتن اعداد و ارقام این است که ماهیتاً دستخوش تصادف و احتمال هستند. (نقدی بر روش‌های آماری پینکر را می‌توانید در مقالهٔ نسیم نیکولاس طالب دربارهٔ صلح دیرپا مشاهده کنید.) اگر آن انقلابی سوسیالیست، یعنی فانی کاپلان، در آگوست ۱۹۱۸ موفق به ترور لنین شده بود، خشونت در روسیه کماکان ادامه می‌یافت. اما احتمالاً دولت شوروی دیگر دوام نمی‌آورد و به دست استالین نمی‌رسید تا در مقیاس وسیع دست به

کشتار بزند. اگر در ماه می ۱۹۴۰ در بریتانیا یک رهبر قاطع به شکلی غیرمنتظره بر سر کار نیامده بود، و بریتانیا در جنگ شکست می‌خورد یا (بدتر از این) با آلمان صلح می‌کرد، که اکثر نخبگان بریتانیایی نیز در آن زمان همین را می‌خواستند، اروپا تا نسل‌ها زیر سلطه نازی‌ها باقی می‌ماند؛ و در این مدت طرح‌های پاکسازی نژادی و نسل‌کشی به شکل کامل‌تری اجرا می‌شدند. پینکر در بحث از بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ که ممکن بود منجر به یک جنگ هسته‌ای قریب‌الوقوع شود توجهی به این موضوع ندارد که «فروکش کردن جنگ مطلقاً محصول خوش‌شانسی بود». در مقابل، او این واقعه را با ارجاع به تصمیم‌گیری عاقلانهٔ کندی و خروشچف توضیح می‌دهد که «درکی شهودی از نظریه بازی» داشتند؛ که به عقیدهٔ او مثالی از فزونی یافتن عقلانیت در تاریخ است. اما در واقع یک افسر نیروی دریایی شوروی یعنی واسیلی آرخیپوف بود که با اطاعت نکردن از دستور مافوق خود نگذاشت اثر اتمی شلیک شود و از بالاگیری فاجعه‌بار این بحران جلوگیری کرد. اگر حضور تصادفی یک انسان شجاع نبود، آتشی هسته‌ای به پا می‌شد که کشتاری وسیع را به همراه می‌آورد.

این تصور که جنگ از مفسد اقوام «عقب‌افتاده» بوده به طرز انزجار آوری پوچ است. نبردهایی که آسیای جنوب شرقی را طی جنگ جهانی دوم و دهه‌های بعد از آن به ویرانی کشاندند و موجب نابودی برخی از بافرهنگ‌ترین تمدن‌هایی شدند که تاکنون وجود داشته محصول کار قدرت‌های استعماری بودند. یکی از علل نسل‌کشی در رواندا تفکیک جمعیت آنجا به دست امپریالیسم آلمان و بلژیک بود. جنگ بی‌پایان کنگو از چشمداشت غربی‌ها به منابع طبیعی آن کشور تغذیه می‌شد. اگر خشونت در جوامع پیشرفته رو به کاهش گذاشته، شاید یک دلیلش این است که خشونت را صادر کرده‌اند.

حتی این تصور که خشونت در کشورهای بسیار پیشرفته رو به کاهش گذاشته نیز محل تردید است. مطابق استانداردهای پذیرفته‌شده، ایالات متحده پیشرفته‌ترین جامعه در جهان است. اما، بر اساس بسیاری از برآوردها، ایالات متحده همچنین بالاترین نرخ زندانیان را نیز دارد، حتی برای مثال بیشتر از چین و روسیه. حدود یک‌چهارم کل زندانیان جهان در زندان‌های آمریکا هستند، و بسیاری از آن‌ها برای دوره‌های بسیار طولانی زندانی می‌مانند. شمار سیاهان در میان آن‌ها بیشتر است، بسیاری از زندانیان مشکل ذهنی دارند و تعداد زیادی سالخورده و علیل هستند. زندانی شدن در آمریکا خطر دائمی آزار دیدن از سوی سایر زندانیان را به همراه دارد. خطر حضور طولانی‌مدت در زندان انفرادی وجود دارد، گاهی (مثلاً در زندان‌های فوق‌امنیتی که چیزی شبیه به سراسرین بتام را در آن‌ها ساخته‌اند) مدت حضور در انفرادی نامشخص است که این نوع برخورد به درستی یکی از انواع شکنجه دانسته شده است. شاید مجازات‌های وحشیانه و نامتعارف از جمله شلاق زدن و نقص عضو کردن در بسیاری از کشورها کنار گذاشته شده باشد، اما، با



اوج گیری بی سابقه تعداد زندانیان، به نظر می رسد شکنجه کردن به یکی از کارکردهای ذاتی پیشرفته ترین دولت جهان تبدیل شده است.

اتفاقی نیست که شکنجه اغلب در عملیات های ویژه ای که جای شکل های سنتی جنگ را گرفته اند وارد کارزار می شود. گسترش مفهوم مقابله با تروریسم تا آنجا که ترورهای صورت گرفته به دست مزدوران غیرمسئول و کشتار با کنترل از دور توسط پهباد را نیز در بگیری بخشی از این تغییر است. ماهیت جنگ در سطح جهانی در حال دگرپرسی است. با انهدام دولت عراق در نتیجه تغییر رژیم به سرکردگی ایالات متحده، یک سوم کشور اکنون [منظور سال ۲۰۱۵ است] تحت کنترل داعش است، که قادر است دست به نسل کشی ایزدی ها بزند و جنگ وحشت علیه مسیحیان به راه بیندازد بدون این که کیفی در انتظارش باشد. در نیجریه، شبه نظامیان اسلام گرای بو کوحرام نوعی از جنگ را در پیش گرفته اند که از ویژگی هایش قتل عام غیرنظامیان، تخریب شهرها و روستاها و بردگی جنسی زنان و کودکان است. در اروپا، کشتار هدفمند خبرنگاران، هنرمندان و یهودیان در پاریس و کوپنهاگ نمونه نوعی از جنگ است که در آن از هر گونه تمایز گذاشتی بین نظامی و غیرنظامی امتناع می شود. جوامع پیشرفته، فارغ از این که خودشان این را قبول داشته باشند یا نه، به سرزمین منازعات خشونت بار تبدیل شده اند. این طور نیست که جنگ رو به کاهش گذاشته باشد، بلکه مرز جداکننده صلح و جنگ به طرز خطرناکی در حال کم رنگ شدن است.

تعداد مرگ ها در میدان

جنگ کاهش یافته و شاید بیشتر از این هم کاهش بیابد. از یک زاویه می توان این را نوعی بهبود در شرایط صلح دانست. اما اگر از منظری نگاه کنیم که تنوع و شدت به کارگیری خشونت نیز آشکار شود، آنگاه باید صلح دیرپا را نوعی وضعیت نزاع جاودان بنامیم.

•••

یقیناً اعداد و ارقامی که پینکر و دیگران استفاده کرده اند با ابهام همراه است و طیف وسیعی از قربانیان خشونت در آنها ذکر نشده است. اما ارزش این اعداد و ارقام برای چنین متفکرانی نیز دقیقاً در همین ابهام آن هاست. این نمودارها و اعداد، همانند آینه های سیاهی که آرتک ها برای غیب گویی استفاده می کردند، تصاویر غبارآلودی از آینده را در خود دارند: منظره هایی که دقیقاً به دلیل همین ناروشن بودنشان می توانند مؤمنان به بهبود بشریت را خرسند سازند.

بعد از شکست و نابودی آرتک‌ها به دست اسپانیایی‌ها، یکی از این آینه‌ها را برداشته بودند و به اروپا آورده بودند و دکتر جان دی، ریاضی‌دان، دریانورد، جادوگر و جاسوس، از آن به‌عنوان گوی جهان‌نما در غیب‌گویی استفاده می‌کرد. جان دی، که ملکه الیزابت او را «فیلسوف من» می‌خواند، به دلیل شهرتش به داشتن قدرت‌های خفیه در دربار نقش مشاور را بازی می‌کرد. او که با یک گوی غیب‌گویی یا واسطه کار می‌کرد مدعی بود که می‌تواند «فرشتگانی» را ببیند که به حروف و نمادهایی اشاره می‌کنند، و بعد هم خودش آن‌ها را بازنویسی می‌کرد. مطابق گفته جان دی، در یکی از این جلسات غیب‌گویی فرشته مقرب، میکائیل، ظاهر شده و پیامی درباره رابطه‌ای نزدیک‌ترین قدرت‌های الهی و زمینی آورده بود. این فرشته که به جان دی دستور داده بود تا آنچه می‌بیند را بنویسد جدول‌های پیچیده‌ای ساخته بود که در کنار هم فرارسیدن یک نظم جهانی قریب‌الوقوع بر مبنای اصول الهی را الهام می‌کردند.

الهامی که جان دی تجربه کرده بود به طرز بارزی یک الهام مدرن بود. او بهتر از بسیاری از کسان دیگر در آن زمان می‌دانست که در نتیجه انقلاب علمی نوع بشر از مرکز امور کنار گذاشته خواهد شد. همانند بسیاری از افراد دیگر در عصر رنسانس - دوره‌ای در تاریخ که رشد علم همان قدر وجه مشخصه آن است که رشد جادوگری - جان دی نیز لازم می‌دید نسبت به اهمیت کنش انسانی اطمینان خاطر بیابد. این «فرشتگان»، که منظره‌ای از آینده را در جداول اعدادشان نشان می‌دادند، تأیید می‌کردند که انسان‌ها هنوز جایگاهی مرکزی در کیهان دارند.

با گذشت بیش از چهار قرن، هنوز هم افراد زیادی هستند که لازم می‌بینند از اهمیت‌شان در جهان اطمینان خاطر پیدا کنند. معاصران ملکه الیزابت برای تأیید باور خود به غیب‌گویی متوسل شدند، یعنی این باور که تاریخ طرحی پنهانی دارد که در یک نظم جهانی جدید به شکوفایی می‌رسد. متفکران امروزی نیز، که تابع همان نیاز به معنایابی هستند، به اعداد چشم دوخته‌اند تا نشانه‌ای از ظهور یک جهان مبتنی بر اصول عقلانی و اخلاقی را به نمایش بگذارند. اینان باور دارند که بهبود در اخلاق و سیاست رو به رشد و فزاینده بوده است: پیشرفت‌ها از پی هم می‌آیند و طی این فرآیند پیشرفت‌هایی که پیش از این رخ داده‌اند تثبیت و تقویت می‌شوند. گهگاه ممکن است پسرفتی هم رخ دهد، اما این موارد در بستری رخ می‌دهند که در آن بخش اعظم آنچه به دست آمده است از میان نمی‌رود. به گندی، در طول زمان، جهان به جای بهتر تبدیل می‌شود.

جهان باستان، در کنار همه ادیان بزرگ و فلسفه‌های پیشامدرن، دیدگاهی متفاوت و صحیح‌تر داشت. بهبودهایی که در تمدن‌ها رخ می‌دهند به قدر کافی واقعی هستند، اما می‌آیند و می‌روند. دانش و اختراعات شاید به صورت انباشتی افزایش یابند و با نرخی شتابنده حرکت کنند، ولی پیشرفت‌هایی که در اخلاق و سیاست حاصل می‌شوند نامنظم و

ناپیوسته هستند و به سادگی از میان می‌روند. در این حرکت کلی، می‌توان چرخه‌هایی را بازشناخت: صلح و آزادی می‌روند و جنگ و جباریت می‌آیند، دوره‌های رونق اقتصادی جای خود را به دوره‌های فروپاشی اقتصادی می‌دهند. این طور نیست که تمدن‌ها هر روز قوی‌تر و گسترده‌تر شوند، بلکه ذاتاً شکننده‌اند و متناوباً مغلوب بربریت می‌شوند. این دیدگاه، که تقریباً تا میانه قرن هجدهم هیچ کس در آن شکی نداشت، چنان تهدیدگر آرزوهای عصر مدرن بود که اکنون عملاً هیچ کس آن را نمی‌فهمد.

از آنجا که افراد زیادی نمی‌توانند قبول کنند که چرخه‌های تنازع ادامه خواهند داشت، مضطربانه در جستجوی پیشرفت دائمی در سرنوشت بشریت هستند. و کیست که دلش به حال اینان نسوزد؟ کاملاً طبیعی است که مؤمنان به عقل، که هیچ نوع ایمان عمیق‌تری ندارند و با تردید هم نمی‌توانند زندگی کنند، به طلسم اعداد پناه ببرند. در غیر این صورت چطور می‌توانند برای زندگی‌شان معنایی پیدا کنند؟ خوشبختانه کسانی در میان ما هستند که حاضرند در این امر به ما کمک کنند. درست مثل جادوگران عصر الیزابت که جدول‌هایی را بازنویسی می‌کردند که فرشتگان به ایشان نشان داده بودند، گوی جادویی علم مدرن نیز پیشگویی‌های عددی فرشتگان پنهان در خود ما را رمزگشایی می‌کند.

کمک رساندن به کسی که از نظر معنوی تهیدست است رسالت ارزشمندی محسوب می‌شود. هیچ کس نمی‌تواند آن شوق انسان‌دوستانه و مهارت فکری را که صرف این تلاش شده انکار کند. با این حال، همواره جای بهتر شدن وجود دارد. کتاب‌ها، چه آنهایی که روی کاغذ چاپ شده‌اند و چه آنهایی که روی کتابخوان الکترونیکی قرار دارند، آنچه امروز بیش از همه به آن نیاز داریم را فراهم نمی‌آورند: یعنی درک بی‌درنگ معنایی که جدیداً خلق شده. تنها اختراعات مدرن می‌توانند نیازهای مدرن را برآورده کنند. اما در عین حال، می‌توان از تکنولوژی‌های ابتدایی‌تر نیز الهام گرفت.

چرخ نیایش تبتی یک استوانه فلزی چرخان است که متنی مقدس در آن قرار دارد و با چرخش دست انسان به حرکت انداخته می‌شود. محصول کار یک نوع نیایش خودکار است، که فرد مؤمن باور دارد می‌تواند تضمین‌کننده سرنوشت نیک باشد و رهایی از چرخه تولد و مرگ را به ارمغان آورد. نظام باوری که این چرخ نیایش در خدمت آن است شاید جذباتی باستانی داشته باشد، به ویژه این که در متون مقدس آن لطافتی دیالکتیکی وجود دارد که در فلسفه غربی دیده نمی‌شود. با این حال، با هر ذهنیت مدرنی بدهی است که این وسیله مطلقاً غیرعلمی است. چه بهتر بود که یک چرخ نیایش با تکنولوژی بالا ساخته می‌شد؛ یک تبت الکترونیکی که حاوی آمارهای الهام‌بخش راجع به پیشرفت نوع بشر باشد و به الگوریتم‌هایی مجهز شده باشد که این پیشرفت را ادامه‌دار جلوه دهند.

برخلاف چرخ نیایش قدیمی، این وسیله می‌تواند مبتنی بر پیشرفته‌ترین دانش‌های علمی باشد. اگر طوری برنامه‌ریزی شود که داده‌های عظیم را جمع‌آوری و پردازش کند، می‌تواند آمارهایی ارائه دهد که همواره بهبود بلندمدت شرایط بشریت را نشان دهند. اگر به هر طریق پسرقتی رخ داده باشد، به شکل یک وقفه موقتی در حرکت رو به جلوی نوع بشر به نظر خواهد رسید. برای جلوگیری از حالت‌های شک و تردید - که حتی راسخ‌ترین باورمندان پیشرفت نیز گهگاهی در معرض آن قرار می‌گیرند - این وسیله می‌تواند نسخه‌های صوتی آمارهای بالارونده را منتشر کند. بهتر از همه این که می‌شود این وسیله را طوری طراحی کرد که همیشه همراه آدم باشد.

این اولین بار نیست که از علم برای تقویت ایمان به آینده استفاده می‌شود. مریدان دین انسانیت گنت در قرن نوزدهم نیز آئینی روزانه داشتند که مطابق آن به بخش‌هایی از سرشان که بر اساس جمجمه‌شناسی حاوی تکانه‌های دیگرخواهی و پیشرفت بود ضربه می‌زدند. برای این که هیچ وقت اهمیت همکاری را فراموش نکنند، مطابق دستورالعمل لباس‌های خاصی می‌پوشیدند که دکمه‌هایش در پشت و پایین لباس بود و تنها با کمک یک نفر دیگر می‌توانستند آن‌ها را ببندند. مؤمنان به بهبود بشریت در قرن بیست و یکم مطمئناً می‌توانند راه بهتری برای عمل کردن به ایمان خویش بیابند. اگر با صدای بلند اعدادی را که طلسم‌شان پخش می‌کند از بر بخوانند، می‌توانند هر گونه فکر مزاحمی را از ذهنشان دور کنند. معنا در زندگی، که این همه مدت در لفافی از اساطیر و خرافات بوده، سرانجام می‌تواند با روش‌های مدرن تولید شود.

شاید یک عده ایراد بگیرند که معنا را نمی‌توان این طوری ساخت. این مرتجعان خواهند گفت معنا خودش را در اشاره‌ها و نشانه‌ها آشکار می‌کند: شبیحی که مرگ را به خاطر می‌رود؛ دشتی که ناگهان ظاهر می‌شود و زیبایی تصورناپذیری را آشکار می‌کند؛ نگاه کوتاهی که صفحه‌ای نور را می‌گشاید. این قبیل ایرادها چیزی به حساب نخواهند آمد. پیشرفت دانش را نمی‌توان متوقف کرد همان‌طور که نمی‌توان چوب لای چرخ بهبود بشریت گذاشت. در واکنش به القائات بازاری که هیچ نظارتی روی آن نیست، به زودی تبلتی فوق پیشرفته که از اعداد معنا تولید می‌کند جای چرخ نیایش قدیمی را خواهد گرفت.

منبع: <http://tarjomaan.com>